

کز خصم رسد چونیش جانکاه • از دوست پیاں جان و سدنوش

چون سود مدافع ضرر باش

او تیغ بلاست تو سپر باش

دانای ادیب راست شایان • هر گوشه چه خارج و چه داخل

کز معجز مومیای جبران • سازد همه سحر کسر باطل

بزیاید مشتری بدکان • کز مشتری است سود حاصل

محسوس جهان کنند پیرهان • زین نامه محامد و خصائل

این است طریق یاری ما

وز بار امید واری ما

در کشور شعر باستانی • یک نامه شاعرانه است این

بر پاس زبان بهلوانی • دانا عس شبانه است این

مانده گنج خسروانی • بر لعل و گهر خزانه است این

هان پاس بدارش ارتوانی • گز کشور جم نشانه است این

خواهی نشود وحید خاموش

منمای ز ارمغان فراموش

ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی « وحید »

شرح حال امیر معزی

(بقیه از شماره قبل)

بعد گوید :

هر کس اندر مهرگان پیش تو آرد خدمتی

خدمت مداح تو شعری است چون آب زلال

همچنان شعری که در محمود گوید عنصری

مهرگان آمد گرفته فالش از نیکی مثال

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا راجع باین قصیده عنصری

نوروز فراز آمد و عیدش باثر بر

که امیر معزی آنرا استقبال کرده است مینویسد : « خاقانی

معتقد او است و منکر رشید و طواط و امیر معزی این قصیده مصنوع را

نیکو گفته که بیشتر از شعرا آن قصیده را تتبع کرده اند . این

است مطلع آن

ای تازه تر از برك گدل تازه ببر بر

پرورده ترا دایه فروش ببر بر

و ابوطاهر خاتونی میگوید در کتاب مناقب الشعرا که این قصیده

را تقریباً صد کس از فضلا جواب گفته اند اما مثل امیر معزی

هیچکدام نگفته اند . و ابوطاهر میگوید ظن من آن است که این

قصیده را امیر معزی محکمتر از امیر عنصری میگوید .

مرحوم ذكاء الملك در ضمن گذارشات رود کی نیز شرحی

مینویسد که بمناسبت موقع نقل میشود : (نظامی عروضی در چهارمقاله

در ذیل حکایت حرکت دادن رود کی امیر نصیر بن احمد بن اسمعیل را

ازهرات بواسطه (بوی جوی مولیان آید همی « گوید : از عذب

گویان یعنی شیرین سخنان و اطبقطبعان عجم یکی امیر الشعرا معزی

بوده . و در طراوت و حلاوت بقایت است . بعبارة اخری گفتار و

اشعار معزی بمنتهای درجه حلاوت و طراوت میباشد و زین الملك ابوسعید

هندو محمد بن هندوی اصفهای از وی درخواست کرد که این قصیده

را جواب گوید نتوانست ، یعنی گفت . امانه چیزی قابل : و مطلع

قصیده معزی این است که میگوید :

زین ملك از اصفهان آید همی

رستم از مازندران آید همی

و هر کس این مطلع را باشعری که رود کی در مدیحه گفته و میگوید .

گر بگنج اندزیان آید همی

آفرین و مدح سود آرد همی

بسنجد میداند تفاوت از کجا است تا کجا . این بود تحقیق
 نظامی عروضی و مقایسه معزی با رود کی . اما بر استاد نقاد پوشیده
 نیست که رود کی در گفتن قصیده مدح امیر نصر سامانی مایه خوبی
 بدست داشته ، برخلاف معزی که بادست تهی یعنی بی مایه خواسته
 است امثال امر کند . بلی بهتر آن بود که عذر بخواند و نگوید یا اگر
 میخواست بگوید اقلا از ذکر لقب که تن بوژن در نمی دهد احتراز
 کند ، میدانید که آوردن کلمه زین الملک در بحر رمل مسدود مقصود اسباب
 اخلال وزن است و ناچار باید بگوید زین ملک تاشعر موزون شود .
 و این همان عیبی است که در چند سطر پیش اظهار کردیم و گفتیم
 بعضی شکست و بستها دلیل عجز شاعر است . و از این لغزش گذشته
 امیر معزی یکی از ارکان شعر است . و از هیچکس کمتر نیست .
 امیر معزی بعضی از اشعار رود کی و دقیقی و عنصری را
 تضمین کرده است در یکی از قصاید سلطان سنجر خطاب کرده گوید :

یکی بیت نغز است من رود کی را
 که اندر جهان تو سزاوار آنی

نه جز عیب چیزی است کان تو نداری

نه جز غیب چیزی است کان تو ندانی
 در قصیده دیگر گوید :

دو بیت شنیده ام دقیقی را
 رجال جامع علوم انسانی

در مدح تو هر دو کرده ام تضمین

استاد شهید زنده بایستی

وان شاعر تیره چشم روشن بین

تا شاه مرا مدیح گفتندی ز الفاظ خوش و معانی رنگین

در چکامه دیگر گوید :

در میان کفر و دین شمشیر تو سدی قوی است

در تو آن گویم که در محمود گوید عنصری

سد تو شمشیر تست اندر مبارک دست تو
کو سکندر گو بیا تا سد مردان بنگری

میرزا محمد خان قزوینی در حواشی چهار مقاله مینویسد :

« معزی در مدح مسعود گوید :

شریف خاطر مسعود سعد سلمان را

مسخر است سخن چون پری سلیمان را

نسبج و جد که نوحه دهد هر روز

ز کار گاه سخن بارگاه سلطان را

ز شادی ادب و عقل او بدار سلام

همه سلامت و سعد است و سلمان را

اگر دلیل بزرگی است فضل بس نه عجب

که او دلیل بزرگی است فضل یزدان را

همو گوید در مدح مسعود سعد سلمان

تا هست تیغ گلها در برق و رعد و نیسان

تا هست سوز دلها در زلف و جعد جانان

تا بافساد باشد همواره گاه کون ^{و معاللم فرنگی}

رتال تا ای عزم عید باشد بیوسطه وعد یزدان

در مجلس بزرگان خالی مباد هر گز

پیرایه بزرگی مسعود سعد سلمان

آن شاعر سخنور کز نظم او نکوتر

کس در جهان کلامی نشنیده بعد قرآن

بطوریکه در ضمن قرائت اشعار معلوم گردید عموماً نام سخن

سرایان را با کمال عظمت و احترام ذکر کرده مگر در دو مورد

که برود کی واعشی تا اندازه اهانت نموده است -

چنانکه در مدح ملک‌شاه و وزیر او گوید ؟

اگر که زنده شود رودکی در این ایام

ز مدح هر دو شود عاجز و خورد تشویر

در جانی دیگر یکی از امرا گوید .

بیش طبع تو کجا کاک من آید بوجود

بیش طبعم بسجود آید جان اعی

در بعضی از قصاید شاهنامه نیز اعتراض کرده است .

از جمله گوید .

خار از نم باران سخای تو شود گل

خاک از تف خورشید قبول تو شود زر

تاریخ فتوح تو درست است و حقیقت

افسانه شهبامه محال است و مزور

در قصیده دیگر به ملک‌شاه خطاب کرده گوید .

گفت فردوسی شهبامه درون چونانکه خواست

قصه های پر عجایب فتح های پر عبر

وصف کرده است او که رستم کشت درمازندران مطالعات فرنگی

گنده پیر جیاد و دیوانه سفید و شیر زر

گفت چون رستم بخت از ضربت اسفندیار

باز گشت از جنک و حاضر شد بنزد زال زر

زال کرد افسون و سیمرغ آمد از افسون او

روستم به شد چه سیمرغ اندرو مالید بر

من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ

از کجا آورد بیهوده چرا گفت آن سمر

در قیامت روستم گوید که من خصم تو ام

تا چرا بر من دروغ محض گفتی سر بر سر

گرچه او از روستم گفته است بسیاری دروغ
گفته ما راست است از پادشاه نامور

ما همی از زنده گفتیم او همی از مرده گفت
آن مایکسر عیان است و آن او یکسر خبر
در دیوان خواجه حافظ شیرازی شریطه یکی از قصاید امیر
معزی باین طرز جزو قطعات ضبط شده است .
سال و فال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت
بادت اندر هر دو گیتی بر قرار و بر دوام
سال خرم فال نیکو مال وافر حال خوش
اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام

اصل شریطه این است .
مال و حال و سال و فال و اصل و نسل و تخت و بخت
بادت اندر پادشاهی بر مراد و بر دوام
مال وافر حال نیکو سال قرخ فال سعید
اصل راضی نسل باقی تخت عالی بخت رام
بزعم بنده مقام خواجه حافظ از این بالا تر است که شعر
دیگری را با جزئی تحریف و تصرف بخود نسبت دهد بنا بر این
باید گفت یا این دو بیت توارد شده یا در سلیک اشعار است که در
موقع جمع آوری آثار خواجه بدیوان او ملحق کرده اند .
امیر معزی در مذهب خیلی متعصب بوده است چنانکه راجع
برمضان گوید .

گرچه در حق وی امسال مقصر بودیم
عذر تقصیر توان خواست از او سال دیگر
در خصوص محشر گوید .

از آنروزی تفکر کن که ایزد
بحق باشد میان خلق داور

چنان باید که تخی کاری امروز
که آنروزت همی نیکی دهد بر

در باب ظهور حضرت حجت گوید :

مهدی چو بیاید بشود آفت با جوج

عیسی چه بیاید برود فتنه دجال

باز گوید :

اگر چو مار بداندیش تو بر آرد سر

از او دمار بر آری چو مهدی ازدجال

در دیوان او مدح علی و عمر زیاد یافت میشود .

در یکی از قصاید گوید :

از علم اگر شده است علی در جهان بلند

وز عدل اگر شده است عمر در جهان سمر

داده است گاه علم خلافت بدو علی

داده است گاه عدل نیابت بدو عمر

از اشعار فوق چون علی را به علم و عمر را به عدل ستوده است

مذهب او استنباط نشد اما امین احمد رازی از منتخبات معزی قصیده

نوشته است که تشیع او را ثابت میکند : این ابیات از آن قصیده است :

زهی خجسته و فرخنده باد فروردین

بفرخی و خوشی آمدی ز خلد برین

اگر ترا سوی فردوس باز گشت بود

درود من برسان سوی جبرئیل امین

از او سؤال کن آنکه که تا که بود بحق
 امام پیشین بعد از رسول باز بسین
 اگر روی بزیارت سوی مدینه علم
 خیال جان مرا در مدینه جوی و به بین
 بگوی و بوسه بر آن خاک ده که هست دراو
 جمال سید سادات و عترت یاسین
 وصی خاتم پیغمبران و شیر خدای
 ستوده عرب و مرد خندق و صفین
 برای امیر معزی در مدت عمر دو سانحه مهم رو داده است
 یکی در اواخر سلطنت ملکشاه و دیگری در اوایل حکومت سنجر
 سانحه اول مریض شدن امیر معزی است که سه ماه و بیست روز طول
 کشیده است چه در یکی از قصاید بر کبارق را قبل آنکه بسلطنت
 برسد مخاطب ساخته گوید :
 ی پرستیدن تو حال رهی بود چنان
 که صفت کردن آن مشکل و دشوار بود
 خواست دستوری ده روزه ز صد علت ضعیف امانت فریبی
 صد و ده روز ندانست که بیمار بود
 سانحه دوم بمراتب از سانحه اول خطرناکتر بود که تیر خوردن
 امیر معزی است . عوفی در لباب الالباب مینویسد :
 « گویند سبب وفات او این بود که سلطان سعید سنجر در
 خرگاه تیر میانداخت و او بیرون خرگاه ایستاده بود . ناگاه تیری
 از کمان شاه جدا شد و از جاده هدف خطا و بی قصد تیر نشانه
 از جگر دلبنده فضلا ساخت . مرغ چهار پر تیر از سواد دیده ارباب
 هنر دانه ساخت و هم در حال بزمین افتاد . و جان با آسمان رفت ،
 رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحاء مینویسد : « گویند وقتی

در شکارگاه سلطان سنجر. امیر معزی را از دور خیال‌شکاری کرد تیری بوی انداخته مجروح شد بعضی گویند بدان تیر در گذشت و بعضی گویند بهبودی یافت و قول ثانی اقوی است. «

محمد مظفر متخلص صبا در تذکره روز روشن مینویسد :

« آنچه مشهور است که تیر سلطان سنجر از هدف خطا کرده و بمعزی رسید و مرغ وحش پرید ؛ نزد ارباب تحقیق اصلی ندارد که قصیده اش مکذب مرک او از سهم خطا است . میرزا محمدخان قزوینی وفات او را بتیر سلطان سنجر نسبت داده و در حواشی چهار مقاله مینویسد . « جامی در تفهات الانس در شرح حال ابوالجد حکیم سنائی گوید : بعضی وفات او را در ۵۲۰ نوشته اند و این قول بعید صواب است چه سنائی را در حق معزی که در ۵۴۲ به تیر سلطان سنجر خطا کشته شد مرانی است . « این بود روایات مختلفه . اما آنچه از دیوان او استنباط میشود این است .

اولا تیر سلطان بسینه او خورده است ؛ چنانکه گوید :

بلند بختا با تویکی دو بیت مرا	حدیث حادثه تیر شاه ایرانست
اگرچه برتم آثار عاقبت پیدا است	هنوز بیکان در کنج سینه پنهانست
همی برند بهر جا زین خزینه گهر	چنین خزینه در یفا که جای بیکانست
علاج سینه من گرچه سخت دشوار است	بر آنکه خالق خلقت سهل و آسانست

ثانیاً مدت یکسال مشغول معالجه بوده است . چنانکه گوید :

منت خدایرا که بتیر خدایگان	من بنده بی گنه نشدم کشته رایگان
منت خدایرا که بخونم نکرد قصد	تیری که شه بقصد نینداخت از کمان
منت خدایرا که ز بهر ثنای او	ماندم در این جهان و ز رفتم آنجهان
یکچند اگر زرنج دلم بود دردمند	یکسال اگر ز درد تنم بود ناتوان
فرجام کارو عاقبت کار خویشرا	فضل خدای دانم و فر خدایگان

ثانیاً - این حادثه در مرو شاهجان که مدتو بابتخت سلطان

سنجر بود اتفاق افتاد و پس از بهبودی برای مراجعت بوطن اجازه
مرخصی گرفت چه در یکی از قصاید گوید :

منم نو جان بفر دولت شاه نشسته ساکن اندر مر و شهجان
بقای دولت و ایام او را هواخواه و دعاگوی و ثنا خوان
بدستوری بخانه رفت خواهم که رنجورم هنوز از رنج پیکان
چنانکه بعد معلوم خواهد شد پس از حادثه تیر قریب چهل
و شش سال حیات داشته است و نیز در آخر یکی از قصاید سلطان
سنجر گوید .

چون بنده در پرستش تو دل چو تیر داشت

از زخم تیر تو نرسیدش بجان الم

گر بنده را سعادت تو در نیافتی

گشتی وجود بنده هم اندر زمان عدم

فر تو دفع کرد و قبول تو سهل کرد

از مستمند محنت و از ناتوان سقم

در مقطع قصیده دیگر که در سال واقعه تیر برشته نظم کشیده

بخود خطاب کرده گوید .

گر کنی بر خوبشتن مدح و غزل گفتن حرام کنی

گر دادی از تو جیدان گفتن شعر تو سحر حلال

آفرین گو شاه و صاحب را که نام هر دو هست

سین نون و جیم و میم و حا و میم و میم و دال

مقصود از سین و نون و جیم و میم و حا و میم و دال سنجر

و محمد است . چون در تمام قصاید محمد را سلطان میخواند و در

این قصیده بخصوص نام او را بالفظ صاحب ذکر کرده و سلطان و صاحب

نیز هموزند و سهولت استنباط میشود که حادثه تیر قبل از جلوس

محمد بن ملک شاه یعنی قبل از ۴۹۸ هجری وقوع یافته است . در

مقطع چکامه دیگر که تقریباً یکی دو سال پس از سانحه تیر منظوم ساخته میگوید .

هزاران سال قرخ باد و میمون بر او ماه صیام و ماه نیشان از اینجا نیز معلوم میشود که یکی دو سال پس از واقعه تیر ماه رمضان و نیشان با هم تصادف کرده اند .

بنده مطابق اصول متداوله تقویم سال قمری و رومی را

تطبیق و این رشته جوابرا انتخاب کردم (۴۹۷) (۴۹۸) (۴۹۹) چون فاصله مابین دو سلسله جواب تقریباً ۳۳ سال میشود سلسله بلافاصله ماقبل و سلسله بلافاصله مابعد در مورد مسئله صدق نمی کنند چه یکی قبل از حیات سلطان محمد و دیگری بعد از وفات اوست پس قصیده دوم را در سال ۴۹۷ یا ۹۸ که ماه رمضان و نیشان مصادف بوده و سال قبل آن هنوز سلطان محمد بسطنت نرسیده بوده است گفته و بنا بر این حادثه تیر در ۴۹۶ یا ۴۹۷ هجری روی داده است، ظاهراً ۴۹۶ بیشتر نزدیک بصحت است .

وفات او را صاحبان تذکره بالاتفاق ۵۴۲ ثبت کرده اند مگر نویسندة فهرست کتب فارسی کتابخانه خدیوی مصر که ۴۸۵ نوشته است و بدیهی است که این اشتباهی است فاحش چه امیر معزی در ۵۲۴ برای فتح سمرقند چکامه سروده که مصرع اول مطلعش اینست جشن خزان بخدمت شاه جهان رسید .

مؤلف آتشکده میگوید . وفاتش در اواخر دولت سلطان سنجر در مرو اتفاق افتاد . و جمعی مرانی بجهت او گفته اند از آن جمله حکیم سنائی در مرثیه او گفته است ،

گر زهره بچرخ دوم آید نه شگفت است در ماتم طبع طرب افزای معزی
کز حسرت درهای یتیمش چو یتیمان بنشست عطارد بمعزای معزی
میرزا محمد خان قزوینی علاوه بر قطعات فوق این مرثیه را

هم بسنائی نسبت میدهد .

تا چند معزای معزی که خدایش زینجا بفلک بردو قبای ملکی داد
چون تیر فلک بود قرینش سره آورد بیکان فلک بود به تیر فلکی داد
در کلیات حکیم سنائی که بطبع رسیده مرثیه دوم وجود ندارد.

صاحب مجمع الفصحا مینویسد در سنه ۴۲۰ هجری بمرو اندر از تن
برست و بعالم جان پیوست

از بعضی اشعار که در مدح بهرامشاه غزنوی و سلطان مسعود
سلجوقی و اتسز خوارزمشاه گفته معلوم میشود در حدود ۳۰۰ هجری
داشته و چون دیوان کامل او در دست نیست از روی بعضی قرائن
خارجی میتوان رحلت او را در سال ۴۲۰ هجری تصدیق نمود امیر معزی
در چند جای دیوان خود به پیری اشاره کرده است.

در یکی از قصاید گوید

پیام دادم نزدیت آن بت کشمیر که زیر حلقه زلفت دلم چراست اسیر
جواب داد که دیوانه شد دل تو ز عشق بره نیارد دیوانه را مگر زنجیر
پیام دادم کان عارض چو شیر سپید ره امکان که شود سر بسر سیاه چو قیر
جواب داد که گر شیر من چو قیر شود روا بود که همه قیر تو شده است چو شیر
در مقدمه چکامه دیگر گوید

عمدا همی نهان کند آنماه سیم تن موی سیاه خویش ز موی سپید من
داند که بوی مشک ز کافور کم شود کافور من نخواهد با مشک خویش تن
گر چند سال سنبل من چون بنفشه بود و ر چند گاه عارض او بود چون سمن
اکنون که سنبل از سمن او برون دمید نشکفت اگر بنفشه من شد چون سترن
در طی قصیده دیگر گوید

عاجز و قاصر م ز خدمت تو هست بر من نشان عاجز و قصور
قد من شد خمیده چون چنبر مشک من شد سپید چون کافور
چون صاحبان تذکره در خصوص سال ولادت او چیزی

نوشته اند و خود او نیز راجع باین مطلب شعری نگفته است تعیین مدت عمر او بطور تحقیق غیر ممکن است .

اما تقریب : در یکی از قصاید بسططان سنجر می گوید .

آمد بفرخی مه شعبان و حاضرند آزادگان بزم تو و شاهزادگان
بشنو ثنای من که باخلاص بودام بیش چهارشاه چهل سال مدح خوان
مقصود از چهار چهار شاه ملکشاه و برکیارق و ارسلان ارغو
و سلطان محمد است ، چرن محمد بن ملکشاه در ۵۱۱ وفات کرد
پس ابتدای مدینه گوئی او در دربار ملکشاه سلجوقی از چهل سال
بیش یعنی از ۴۷۱ یا بعبارة اخری شش سال بعد از جلوس ملکشاه
شروع میشود .

قصیده فتح هندوستان که در ۴۷۲ گفته و برای بهرامشاه
غزنوی فرستاده است و این عبارت چهارمقاله صحت حساب فوق
را مدلل میکند : « پدر من برهانی رحمه الله در اول دولت ملکشاه
بشهر قزوین از عالم فنا بعالم بقا تحویل کرده . » از اینجا میتوان
فهمید که برهانی در ۳۸۱ بدرود زندگی گفته و از قطعه که برای
ملکشاه فرستاده است معلوم میشود چهل و شش سال عمر کرده است
در این تاریخ سن معزی را باید مابین بیست و بیست و پنج محدود دانست
اولاً - اگر از بیست کمتر فرض شود سن او با مراتب
فضل و کمال مهارتی که در بدیهه گوئی و قصیده سرائی داشته مخصوصاً
منادمت سلطان مخالفت میکند .

ثانیاً - اگر بیست و پنج زیادتر تصور شود باز سن او
با مدت عمر پدرش که چهل و شش سال داشته مغایر است . پس
در موقع وفات برهانی یعنی در ۴۷۱ سن او از بیست کمتر و از
بیست و پنج زیادتر نبوده است و با تقریب نزدیکی میتوان گفت بیست
و دو سال داشته است بنابراین در حدود ۴۴۷ بدنی آمده و تقریباً پس

از ۹۳ سال زندگی در ۴۲ هجری دار فانی را وداع کرده است .
 امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم مینویسد . « دیوان
 او متجاوز از پانزده هزار بیت و متداول است » این عبارت بنظر
 صحیح می آید چه يك نسخه خطی آن که نزد بنده موجود و تحت
 دقت و مطالعه درآمده است ، تقریباً مشتمل است بر هشت هزار بیت
 و در آن غزلیات و رباعیات و اغلب قصاید و قطعات که در کتب
 بنام وی مستور است دیده نمیشود .

اکنون بتاریخ قصیده سرائی او پرداخته و برای مراعات اختصار
 از ذکر اشعار بکه یاد داشت شده بود صرف نظر میشود .

امیر معزی از ۴۷۱ هجری مداح ملکشاه سلجوقی گردید و
 پس از یکسال بواسطه تأثیرات قطعه پدرش و همراهی امیر علی فرامرز
 و قدرتی که در موزون نمودن کلام نشان داد در دربار ملکشاه که
 پرورشگاه فضل و ادب بود مقرب و محترم شد . در شوال ۴۷۲ ندیم
 سلطان و طولی نکشید که امیر الشعرا گردید . در اواسط سلطنت
 ملکشاه بسمت حکومت یا برای وصول وظیفه دیوانی باصفهان رفت و
 در آنجا قصایدی غرا برشته نظم در آورد . از اشعار بکه در وصف
 دجله و سرمای خوزستان گفته است معلوم میشود با موکب جلال الدین
 ملکشاه نیز بیغداد رفته است و در ۴۸۵ هجری که ملکشاه در گذشت
 با برکیارق که از ترس ترکان خوانون فرار کرد از اصفهان رهسپار
 ری گردید و پس از اندکی اقامت بخراسان شتافت و در مرو شاهجان
 بمدیج ارسلان ارغو برادر ملکشاه پرداخت . در ۴۸۹ ارسلان ارغو
 بدست غلامی کشته شد و برکیارق در ۴۹۰ هجری سنجر را در
 خراسان پادشاهی داد . از این تاریخ بعد مداح خاص سلطان سنجر
 گردید و بقیه عمر خود را با منتهای عزت و احترام در خدمت او
 گذرانید . در ۵۱۰ صاحب چهارمقاله او را با سلطان سنجر در دست

تروق و در ۱۳ هـ که سنجر بعراق رفت و در حوالی ساوه به برادر زاده اش محمود شکست فاحشی داد او را در نیشابور دیده . از اشعار او بخوبی استنباط میشود که غیر از جنگ ساوه و مسافرت بلخ که بواسطه گرمای هوا و ضعف و پیری معذرت خواسته در سایر سفرها و جنگها غالباً همراه سلطان سنجر بود است .

ممدوحین امیر معزی عبارتند از بهرامشاه غزنوی ، جلالالدین ملکشاه سلجوقی ، برکیارق بن ملکشاه ، ارسلان ارغو ، محمد بن ملکشاه ، سنجر بن ملکشاه ، مادر سلطان سنجر و خواهر او محمود بن محمد مسعود بن محمد قطبالدین محمد اتسز خوارزم شاه ، علاءالدوله ، نظامالملک وزیر برکیارق و سنجر قوامالدین عبد الرزاق و عده زیادی از بزرگان و امرا

منتخب آثار امیر معزی زیاد است برای ختم عرایض خود باشعار ذیل اکتفا میکنم .

تغزل

تا دلم عاشق آن لعل شکر بار بود
دیده من صدف لؤلؤ شهوار بود

نخلد ناوک آن نرگس خونخوار دلم

تا سلیح دلم آن زلف زره وار بود

عاشقانرا دل از آن طره نگه بایدداشت

کانچان طره که او دارد طرار بود

دارد آنماه دلازاری و دلبندی خوی

دیده ماه که دل بند و دل آزار بود

سرور امانده و بارش همه مشک و سمن است

دیده سرو که مشک و سمنش بار بود

گر گنه کار نشد زلف تو بر عارض تو

چون پسندی که همه ساله نگویند بود

ور گنه کرد چرا یافت بخلد اندر جای

خلد آراسته گی جای گنه کار بود

وصف خزان

تا خزان زد خیمه کافور گون در کوهسار

مغرش زنگار سان برداشتند از مرغزار

گشت دست یاسمین زاسیب او بی دستبند

گشت گوش ارغوان زاشوپ او بی گوشوار

در طبایع نیست مروارید را اصل از شبه

پس چرا ابر شبه رنگ است مروارید بار

دانه ناراست سرخ و روی روی آبی هست زرد

ایمجب گوئی بعدا خون آبی خورد نار

باغها بینم همی بر زنگیشان بسای کوب

چهره اندوده بقیر ز جامه آلوده بقار

تا که در رقص آمدند این بای کوپان خزان

سازها کردند پنهان مطربان نو بهار

بندگان مهربان از بهر جشن مهرگان

تحفه ها آرند پیش خسروان کامکار

گر چه دریا عاجز است از آمدن بردست ابر

رشته لؤلؤ فرستد پیش تخت شهریار

مورخه شب چهارشنبه ۱۹ ع ۱ (۱۳۴۲)

علیرضای خسروانی - طرفه